

۱۵۲۸۳۰۱

گلچین اشعار حماسی شاهنامه فردوسی

داستان کتایون

ابوالقاسم فردوسی

به کوشش: ساحل فروزانفر

www.ketab.ir

سرشناسه: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ق. عنوان قراردادی: شاهنامه
برگزیده. عنوان و نام پدیدآور: داستان کتابون / تالیف ابوالقاسم فردوسی؛ به
کوشش ساحل فروزانفر. مشخصات نشر: تهران: ساحل زندگی، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری: ۶۴ ص. شابک: ۸-۸-۹۸۳۶۸-۶۰۰-۹۷۸. وضعیت
فهرست نویسی: فیبا. فروست: گلچین اشعار حماسی شاهنامه فردوسی: شعر فارسی
قرن ۴. شناسه افزوده: فروزانفر، ساحل، ۱۳۷۲ گردآورنده. رده بندی کنگره:
۱۳۹۶ ۱۴ش / PIR۴۴۹۱. رده بندی دیویی: ۲۱/۸۱۴. شماره کتابشناسی:
۲۲۰۱۵۲۳



انتشارات ساحل زندگی

تهران: خیابان دانشگاه، کوچه رستمی، پلاک ۶
تلفن: ۶۶۴۹۲۲۰۷

گلچین اشعار حماسی شاهنامه فردوسی

داستان کتابون

ابوالقاسم فردوسی

به کوشش: ساحل فروزانفر

ناشر: انتشارات ساحل زندگی

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۶

تیراژ: ۵۰۰ جلد

شابک: ۸-۸-۹۸۳۶۸-۶۰۰-۹۷۸

قیمت: ۳۵۰۰۰ ریال

فهرست

۵	مقدمه
۱۱	بازآمدن گشتاسپ با زریر
۱۳	رفتن گشتاسپ به سوس و روم
۱۴	رسیدن گشتاسپ به روم
۱۶	بردن دهقانی گشتاسپ را از خانه خویش
۱۷	داستان کتایون، دختر قیصر
۱۹	دادن قیصر کتایون، گشتاسپ را
۲۰	خواستن میرین دختر دیگر را از قیصر
۲۳	کشتن گشتاسپ گرگ را
۲۷	به زن خواستن آهنزن، دختر سوم شاه را
۳۰	کشتن گشتاسپ ازدها را و دادن قیصر دختر خود را به آهنزن
۳۳	هنر نمودن گشتاسپ در میدان
۳۵	نامه‌ی قیصر به الیاس و بازخواستن از او
۳۷	رزم گشتاسپ با الیاس و اسیر شدن الیاس
۳۸	باز ایران خواستن قیصر از لهراسپ
۴۱	بردن زریر پیغام لهراسپ به قیصر
۴۲	باز رفتن گشتاسپ با زریر به ایران زمین
۴۶	گشتاسپ
۴۶	آغاز ابیات دقیقی
۴۷	پیدا شدن زردشت و پذیرفتن گشتاسپ دین او را
۵۰	نپذیرفتن گشتاسپ باز ایران ارجاسپ را

- ۵۱ نامه نوشتن ارجاسپ گشتاسپ را
- ۵۳ پیمبران فرستادن ارجاسپ گشتاسپ را
- ۵۴ پاسخ دادن زریر ارجاسپ را
- ۵۵ بازگشتن فرستادگان ارجاسپ با پاسخ گشتاسپ
- ۵۸ گرد آوردن گشتاسپ لشکر خود را
- ۵۹ نشتن جاماسپ انجام رزم با گشتاسپ را

مقدمه

ابوالقاسم فردوسی از لحاظ زنده کردن تاریخ و داستان ملی و از جهت نفس تازه میدان به ران فارسی بی شبهه بزرگترین شاعر ایران زمین است. و دیگر سادگی و روانی زبان گویندگان ما در این هنر به پایه او نمی‌رسند. استادی به بزرگی تاریخ که در جهان ادبیاتمان گشود هم او بود که فارسی را زنده کرد و با سیوا بساخت، ادبیات را ماندگار کرد. تا آنجا که آوازه‌اش تا کرانه‌ها پیچید. فردوسی یکی از ستارگان درخشان آسمان ادب فارسی و از مفاخر نام آور ملت ایران است. به سبب همین عظمت مقام و مرتبت، زندگی او مانند سایر بزرگان درجه اول ایرانی با افسانه‌ها و روایات مختلف آمیخته شده دریغاً شخصی بدین بزرگی و مقام، شرح حال و تاریخ زندگیش ناقص و مجهول است و آنچه بر ما معلوم است اندکی از بسیار است. تولد او در سال ۳۲۹ در قریه باژ از ناحیه طبرستان طوس بوده یعنی همان جا که امروزه آرامگاه اوست. فردوسی در دی و وطن پرست و در میهن پرستی استوار بود. این مطلب را می‌توان در جای جای شاهنامه و خصوصاً از شور و عشق فردوسی که در ستایش ایران و نژاد ایرانی است و به خوبی آشکار است یافت بطوریکه سی و پنج سال برای سرودن شاهنامه رنج می‌برد و تمام دارایی خود را از دست می‌دهد و در پایان عمر تهیدست می‌شود چرا که عشق به ایران و ایرانی تا آنجا در وجودش رسوخ کرده بود که بر آن شد تاریخ میهن خود و افتخارات گذشته آنها که در خطر نیستی و فراموشی می‌دید احیا کند و بتواند از

بلاغت و فصاحت معجزه آسا و شیوایی سخن خود بهره مند شود و آن را از زوال و فراموشی برهاند. و باید گفت که در این راه خدایی کرد. تا آنجا که حتی در مرگ پسرش از ادامه کار باز نایستاد تا شاهنامه را همانگونه که از نامش بر می آید جاودان نماید، برای ایرانی که می خواست جاودان بماند. زبان از گفتن هر آنچه در این ۳۵ سال بر او گذشته قاصر است باشد که پاسش «بداریم این دردانه تاریخ را». فردوسی از تاریخ نیاکان خود و از داستانها و افسانه‌ها و تاریخ ایران اطلاع و یا به داشتن آنها شوق و علاقه داشت و تأیید خانوادگی وی را بر این داشت که بدون مشوق و محرک، خود به این کار عظیم دست زند. در حالیکه تذکره‌نویسان در شرح حال فردوسی نوشته‌اند: که او به تشویق سلطان محمود به نظم شاهنامه پرداخت و علمای این اشعار آن است که نام محمود در نسخ موجود شاهنامه، که دومین نسخه شاهنامه فردوسی است توسط خود شاعر گنجاینده شده، نسخه اول شاهنامه که مختصر بود به منظوم ساختن متن شاهنامه ابومنصوری، موقعی آغاز شده بود، که ۱۹ سال از عمر دولت سامانی باقی بود و اگر فردوسی تقدیم محرمه خود را به پادشاهی لازم می شمرد ناگزیر به درگاه آل سامان که خاندان را بگونه آثار بود، روی می نمود و به هر حال نمی توانست در آن تاریخ به درگاه سلطانی که هنوز روی کار نیامده بود بشتابد. محمود، ترک زاد غزنوی به آنها در شاهنامه استاد طوس تأثیری نداشت، بلکه تنها کار او قصد قتل کردن، آن به گناه دوست داشتن نژاد ایرانی و اعتقاد به تشیع بوده است و بس.

نظم داستانهای حماسی:

فردوسی ظاهراً در اوان قتل دقیقی حدود «۳۶۹ - ۳۷۶» به نظم داستانهایی مشغول بوده و بعضی از داستانها که منفردند «بیژن و گرازان»، را باید در رأس همه قرار داد. داستان بیژن و گرازان یا رزم بیژن و گرازان و

یا داستان «منیژه و بیژن»، از داستانهای مشهور قدیم بود که غیر از فردوسی از بعضی از شعرای دیگر عهد غزنوی نیز اشاراتی از آن دیده می‌شود و این ابیات منوچهری یکی از آن اشارات است:

شبی چون چاه بیژن تنگ و تاریک چو بیژن در میان چاه او من
ثریا خون منیژه بر سر چاه دو چشم من بر او چون چشم بیژن
و ریک، قطعه منسوب به فردوسی نیز اشاراتی به داستان بیژن می‌بیند.

در ایوان‌ها قشربیزن هنوز به زندان افراسیاب اندر است
و این بیت اخیر از شهرت فراوان داستان بیژن و منیژه حکایت می‌کند تا بدانجا که تصاویر آن را در ایوان‌ها و بر دیوار خانه‌ها نیز نقش می‌کرده‌اند. فردوسی بنابر آنچه از تحقیق در سبک کلام وی در داستان بیژن و گرازان برمی‌آید، این داستان را در ایام جوانی ساخته بود. یکی از دلایل این مدعا استعمال الفهای اطلاق، ابراهیمی است که زیاده از لزوم در این داستانها مشاهده گردیده و دلیل آن است که فردوسی چنانکه در دیگر موارد شاهنامه دیده می‌شود، هنوز به نهایت بستگی و استادی و مهارت نرسیده بود. برای مثال در میان نود بیت ریک، قسمت این داستان ابیات زیر دارای الفهای اطلاق است:

به پیچید بر خویشتن بیژنا	که چون رزم سازم برهنه سرا
ز تورانیان من بدین خنجر	ببرم فراوان سران را سرا
به پیمان جدا کرد از او خنجر	به چربی کشیدش به بند اندرا
چو آمد به نزدیک شاه اندرا	گو دست بسته برهنه سرا
یکی دست بسته برهنه تن	یکی را ز پولاد پیراهنا
نیینی که این بدکنش دیمنا	فزونی سگالد همی برهن

یعنی ده درصد ابیات با قافیه‌هایی که الفهای زائد دارد استعمال شده و این وضع در اشعار فردوسی کمتر مشهود است. تاریخ شروع نظم

شاهنامه درست معلوم نیست ولی از چند اشاره فردوسی می توان تاریخ تقریبی آن را معین کرد. شروع کار فردوسی حدود سال های ۳۷۵ - ۳۷۱ هجری می باشد.

فردوسی از امرای نزدیک کسی را لایق آن نمیدانست که اثر عظیم و جاودان خود را بدو تقدیم کند و همواره در پی بزرگی می گشت که سزاوار آن اثر بدیع باشد و سرانجام محمود غزنوی بزرگترین پادشاه عصر خود را یافت.

من این ناه فرخ گرفتیم به فال
بدیدیم سافراز و بخشیده ای
همه این سخن رسول آسان نبود
به جایی بود هیچ صدا درش
که اندر خورس با ستمی
سخن را نگه داشتیم سن بیست
جهاندار محمود با فر و جرد
بسیامد نشت از بر تخت داد

از این ابیات بخوبی ثابت می شود که فردوسی همواره در فکر آشنایی با پادشاهی بزرگ بوده که شاهنامه خود را بنام او بنامد و آخر کار قرعه بنام محمود زد. گویا این امر در شصت و پنج یا شصت و شش سالگی شاعر حدود سال «۳۹۴» یا «۳۹۵» اتفاق افتاد. در این روزگار فقر و تهیدستی او به نهایت رسیده و ضیاع و عقار مورث خود سر راه نظم حماسه ملی ایران از دست رفته بود.

نخستین نسخه منظوم شاهنامه شهرت بسیار یافته بود و طالبان از آن نسخه ها برداشتند و با آنکه بدید آورنده آن شاهکار به پیری گراییده بود و تهیدستی بر او نهیب می زد، هیچیک از بزرگان و آزادگان با دانش که از منظومه زیبایش بهره مند می شدند در اندیشه پاداشی برای آن آزاده مرد

بزرگوار نبودند در حالی که او نیازمند یاری آنان بود و می‌گفت:

چو بگذشت سال از برم شصت و پنج	فسزون کردم اندیشه درد و رنج
به تاریخ شاهان نیاز آمدم	به پیش اختر دیر ساز آمدم
بزرگان و با دانش آزادگان	نبشتند یکسر سخن رایگان
نشسته نظاره من از دورشان	تو گفתי بدم پیش مزدورشان
جز اینست ازیشان نبه بهره‌ام	بگفت اندر احستشان زهره‌ام
سر به دره‌های کهن بسته شد	وزان بند روشن دل خسته شد

در چنین حالی بودند که دلالتان تبلیغاتی محمود ترک زاد به اندیشه استفاده از شهرت دهقان راده بزرگوار طوس افتادند. و او را به صلات جزیل محمود، که برانگیزان نام و آوازه خود به شاعر می‌داد، امیدوار کردند و بر آن داشتند که شاهنامه را که تا آن هنگام بنام هیچکس نبود به اسم او در آورد. او نیز پذیرفت و بدین ترتیب یکی از ظلمهای فراموش ناشدنی تاریخ انجام یافت. فردوسی را به تجدید نظم و ترتیب و تنظیم نهایی شاهنامه و افزودن داستانهای نو سروده بر آن همت گمارد و به مدح محمود غزنوی در موارد مختلفی از آن پیروی و نسخه دوم شاهنامه در سال ۴۰۰ - ۴۰۱ هجری آماده تقدیم به دستگاه ریاست و سلطنت محمودی شد و فردوسی از ارتکاب این اشتباه آگاه دید که می‌بایست! بدین گونه که پس از ختم شاهنامه آنها از غزنین به طوس رفت و به محمود تقدیم کرد و خلاف انتظاری که داشت مورد توجه و توجیه پادشاه غزنین قرار نگرفت و با آنکه بنا بر روایت مختلف پادشاه غزنین تمهید کرده بود که در برابر هر بیت یک دینار بدو بدهد بجای دینار درهم داد و این کار مایه خشم دهقان بزرگ منش طوس گشت چنانچه بنا بر همان روایت همه درهم‌های محمود را به حمامی وقفای بخشید! علل اختلاف فردوسی و محمود بسیار است و مهمترین آنها اختلاف نظر آن دو بر سر مسائل سیاسی و نژادی و دینی است. فردوسی در شاهنامه

بارها بر ترکان تاخته بود و حال آنکه محمود ترک زاده بود و سرداران او همه ترک بودند و او و فرزندانش فقط با «تاجیکان» به پارسی سخن می گفتند و با این احوال طبعاً تحمل دشنامهای فردوسی به اباء و اجداد او برایش دشوار بود. بدتر از همه اینها فردوسی شیعه بود و مانند همه شیعیان در اصول دین به معتزلیان نزدیکی داشت و بالاتر از اینها مشرب فلسفی او هم از جای جای شاهنامه آشکار است. اما محمود دشمن هر شیعه و کشنده و بردار کننده هر معتزلی و هر فلسفی مشرب بود. او سنی متعصب و کرامی خشک خام اندیشی بود و فقط با خام اندیشانی که به گرد او را نه تأیید اعمالش در خراسان و ری و هندوستان می گشودند سر سازگاری داشت نه با آرازه مرد درست اندیشه آزاد فکری چون فردوسی که از پشت ازادگان و پسران آمده بود.

فردوسی این آزاده مرد ناگهان حربه تکفیر را بالای سر خود دید و تهدید شد که به جرم الهاد در زیر پای پیلان ساییده خواهد شد. پس ناگزیر از دام بلاگریخت و از خزین به هرات رفت و با اسماعیل و راق پدر ازرقی شاعر پناه برد و شش ماه در خانه آن آزاده مرد پنهان بود تا طالبان محمود به طوس رسیدند و بازگشتند و به تخریب و تاراج و سرکشی ایمن شد از هرات به طوس و از آنجا به طبرستان نزد پادشاه شد و مذهب باوندی آن دیار بنام «سپهبد شهریار» رفت و بدو گفت که در این شاهنامه همه سخن از نیاکان بزرگ تو می رود، بگذار تا آنرا بنام تو کنم. لیکن از بیم تیغ محمود لرزان بود و بدین کار تن در نداد. بعد از این حوادث فردوسی از طبرستان به خراسان بازگشت و آخرین سالهای نومییدی و ناکامی خود را به تجدید نظرهای نهایی در شاهنامه و بعضی افزایشها بر ابیات آن گذراند تا به سال ۴۱۱ هجری در زادگاه خود «باز» در گذشت و در باغی که ملک او بود مدفون گردید، و همانجا مزار اوست.